

تألیف
محمدحسن صادقپور



عبرت‌های قرون وسطی با نگاهی به بیانات رهبر انقلاب

قرون تاریک در تمدن غربی

تاریخ‌شناسان، ادوار تمدن غرب را می‌توان به سه برهه اصلی تقسیم می‌کنند: دوران یونانی‌مآبی یا غرب قدیم، دوران میانه یا قرون وسطی و غرب جدید یا اصلاًحاً دوران روشنگری که پس از رنسانس آغاز می‌شود. غرب امروزی را باید برآیندی از ادوار تاریخی آن دانست و شناخت ماهیت غرب بدون شناخت کافی از ویژگی‌های تاریخی این تمدن ممکن نیست. هفته گذشته در صفحه اندیشه به شناخت غرب در دوره یونانی‌مآبی با نگاهی به بیانات رهبر انقلاب نسبت به مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره تاریخی اشاره شد و در این شماره، غرب قرون وسطی مورد بررسی قرار گرفته است. همان‌گونه که اشاره شد، قرون وسطی در نگاه مورخان غربی، دورهای تاریک به حساب می‌آید که در تاریخ‌نگاری جهان که توسط ایشان نگاهشته شده است عمدتاً مورد تغافل یا اختصار قرار گرفته است. رهبر انقلاب پرش تاریخی مورخان غربی را این‌گونه توصیف می‌کنند: «مورخان غربی به هنگام حکایت تاریخ علم و تمدن، این رستاخیز عظیم و بی‌سابقه علم و فرهنگ و تمدن را یکسره در بوته اجمال و اهمال می‌پهنند و سرگذشت علم را از یونان و رم باستان، یکسره به رنسانس متصل می‌کنند!

رهبر انقلاب پرش تاریخی مورخان غربی را این‌گونه توصیف می‌کنند: «مورخان غربی به هنگام حکایت تاریخ علم و تمدن، این رستاخیز عظیم و بی‌سابقه علم و فرهنگ و تمدن را یکسره در بوته اجمال و اهمال می‌پهنند و سرگذشت علم را از یونان و رم باستان، یکسره به رنسانس متصل می‌کنند! گویی علم و تمدن، هزار سال مرده بود و یکباره در رنسانس تولد یافت!» اما شناخت مهم‌ترین ویژگی‌ها و مؤلفه‌های فکری و فرهنگی غرب در این دوران، می‌تواند نکات مفید و مژئی در شناخت بهتر و وضعیت کنونی تمدن غرب داشته باشد.

■ ■ ■ ■

■ **تاریخ‌شناسی قرون وسطی**

شکل‌گیری قرون وسطی در غرب، همگام با اضمحلال امپراتوری روم پس از جنگ‌های متعدد با تمدن‌های شرقی و اطراف آن بود. قرون وسطی حدوداً از قرن ۴۰۰ میلادی آغاز می‌شود و حدود ۱۰۰۰ سال امتداد دارد. در این دوره مسیحیت توانست اروپا را متحد ساخته و استفاده پادشاهان مسیحی از ابزار دین، به ایجاد دوگانه متعامل کلیسا- امپراتوری و «قصر- امپراتور» برای شکل دهی به اروپای متحد انجامید. تا اواخر قرون وسطی که تشکیل دولت- ملت‌ها موضوعیت پیدا کرد، به‌رغم وجود پراکنده درگیری‌های داخلی، اما امپراتوری بیزانس (در روم شرقی) به عنوان یکی از ابرقدرت‌های قرون وسطی محسوب می‌شد. دوران حکومت بیزانس تا نیمه قرن ۱۴ میلادی و تا زمان اشغال قسطنطنیه توسط عثمانی‌ها ادامه داشت. این در حالی بود که در همان اوایل قرون وسطی، امپراتوری روم غربی رفته رفته منحل شده بود و روم که زمانی یکی از مراکز اصلی حکومت اروپا به حساب می‌آمد، قدرت خود را از دست داد و در ناحیه غربی اروپا، عمدتاً اقوام مهاجر مانند ژرمن‌ها استقرار یافته و حکومت‌های محلی داشتند. نظام حاکم بر اوستای قرون وسطی نظام ارباب- رعیتی (فئودالیسم) بود و این نظام سیاسی توسط کلیسا نیز مورد تشویق قرار می‌گیرد.

■ **نظام ارباب – رعیتی اروپا؛ امتداد استعمار برده‌داری**

شکل‌گیری نظام ارباب- رعیتی فئودال در تمدن غربی، بیش از هر چیز به تفکر استعماری در قرون بعدی دامن زد. نظام فئودال در واقع امتدادی پسر دوره برده‌داری رومی بود که این بار برده‌داران تبدیل به اربابان صاحب زمین و بردگان، کشاورزان و کارگران زمین‌ها بودند. در نوع نگاه دیالکتیکی به تاریخ، نظام ارباب- رعیتی در نتیجه فروپاشی نظام برده‌داری برشمرده می‌شود که در اروپا از قرن پنجم میلادی رفته رفته شکل گرفت و تا قرن ۱۷ نیز ادامه داشت. در این سیستم، رعیت گرچه همچون نظام برده‌داری در تملک ارباب نیست و خرید و فروش نمی‌شود، اما از آن‌جا که هیچ چیز تحت مالکیت خود ندارد راهی جز خانه‌زاد بودن اربابان و خدمت

مادام‌العمر به آنان و کار روی زمین آنان وجود ندارد. این سیستم خصوصاً در کشورهای اروپای غربی که حکومت‌های ملوک‌الطوایفی در آنها حاکم بود، نمود و نمایش اصلی از ساختار قرون وسطی در حوزه سیاسی و اجتماعی است.

این روش البته در برخی کشورهای شرقی و تمدن‌های غیراروپایی نیز کمابیش با تفاوت‌هایی وجود داشت، در حالی که در مدل مالکیت اسلام چنین مناسباتی با مستضعفین عادلانه نیست. رهبر انقلاب در تقبیح مدل فئودال، از آن تعبیر به «نظام سلطه» می‌کنند: «ما با نظام ارباب – رعیتی در سطح جهان مخالفیم؛ ما با نظام که ما این ایده مخالفت با سلطه‌گری و سلطه‌پذیری را، به‌عنوان یک ستون مستحکم، در فضای سیاست بین‌المللی در سطح دولت‌ها و ملت‌ها استقرار دهیم.» نظام فئودال که نتیجه آن حکومت طوایف صاحب

زمین بود، با شروع جنگ‌های صدساله در اروپا و قدرت گرفتن «پادشاهان» رو به اضمحلال نهاد و رفته رفته خصوصاً در عصر صنعت و کاهش اثرگذارگی مؤلفه زمین‌داری در قدرت، جایگزین مدل دیگری از ساختار اجتماعی – سیاسی در اروپا شد که به نظام بورژوازی و خرده سرمایه‌داری مشهور است.

■ **درخشش تمدن اسلامی در عصر تاریک اروپا**
پس از گذشت نزدیک به سه قرن از قرون وسطی و در حالی که فروغ تمدنی غرب و ظواهر آن در سایه ارباب نظام حکومت – کلیسا رو به افول نهاده بود، پیامبر اسلام(ص) ظهور کرده و تمدنی جدید را آغاز می‌کنند که رفته رفته و با گسترش در افضی نقاط جهان، به سرآمد تمدن‌های موجود عصر خود تبدیل می‌شود. متأسفانه تاریخ‌نگاری غربی، جهان را در قرون وسطی به گونه‌ای با زتاب داده است که گویی دنیا در افول به

اندیشه

د

تفتیش عقاید (مشهور به انگیزاسیون) یکی از نمادهای قرون وسطی است که پیانگر ششیوه بر خورد کلیسا با تفکرات جدید بود. دادگاه‌های تفتیش عقاید دانشمندانی را که سخنان علمی در تعارض با باورهای کلیسا داشتند فرامی خوانند و در صورت عدم بازگشت از اعتقاداتشان حکم تکفیر و اعدام آنان را صادر می کرد

سر می برده و ر کود بر سراسر عالم حاکم بوده است. این در حالی است که در میانه همین قرون، تمدن اسلامی به اوج شکوه خود می رسد و مرجع اصلی فرهنگ در سراسر جهان می شود. در حالی که تمدن ایران باستان و تمدن غربی در این دوران در حوضی به سر می برند، تمدن اسلامی با وجود عناصر برجسته فکری و فرهنگی خود دوران اوج را سپری می کند، رهبر انقلاب این‌اقل تمدنی غرب در قرون وسطی مقابل تمدن اسلامی را این‌گونه توصیف می‌کنند: «در قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم میلادی تمدن غربی تمدن برتر بود؛ تمدن شرقی منقرض شده بود و تمدن ایرانی هم در واقع چیزی نبود ولی می‌بینیم که تمدن اسلامی، آن تمدن برتر غربی تمدن منقرض شده؛ مثل ستاره که با آمدن خورشید دیگر نور ندارد.»

سر می برده و ر کود بر سراسر عالم حاکم بوده است. این در حالی است که در میانه همین قرون، تمدن اسلامی به اوج شکوه خود می رسد و مرجع اصلی فرهنگ در سراسر جهان می شود.

در حالی که تمدن ایران باستان و تمدن غربی در این دوران در حوضی به سر می برند، تمدن اسلامی با وجود عناصر برجسته فکری و فرهنگی خود دوران اوج را سپری می کند، رهبر انقلاب این‌اقل تمدنی غرب در قرون وسطی مقابل تمدن اسلامی را این‌گونه توصیف می‌کنند: «در قرون سوم و چهارم و پنجم و ششم میلادی تمدن غربی تمدن برتر بود؛ تمدن شرقی منقرض شده بود و تمدن ایرانی هم در واقع چیزی نبود ولی می‌بینیم که تمدن اسلامی، آن تمدن برتر غربی تمدن منقرض شده؛ مثل ستاره که با آمدن خورشید دیگر نور ندارد.»

■ **جنگ صلیبی مهم‌ترین رخداد تمدنی قرون وسطی**

در میانه قرون وسطی، سلسله‌ای از درگیری‌های مذهبی با دعوت مسیحیان به جنگ با مسلمانان توسط پاپ ابر پیس گرفتن بیت‌المقدس آغاز شد: «جنگ‌های صلیبی، جنگ‌هایی است که مسیحیان

برای گرفتن بیت‌المقدس، از اروپا راه افتادند و آمدند و این جنگ‌ها ۲۰۰ سال طول کشید. البته مسیحیان – اروپایی‌ها – مغلوب و مسلمانان پیروز شدند و آنها را از آنجا بیرون راندند.» همان‌طور که رهبر انقلاب اشاره دارند، نتیجه ۹ جنگ صلیبی در منطقه غرب آسیا که توسط مسیحیان به مسلمانان تحمیل شد، شکست سنگین توسط مسلمانان و با لشکرهایی که در طول سالیان توسط حکومت‌های ایرانی و عرب سازماندهی می‌شد (خوارزمشاهیان، مملوک‌ها، ایلخانیان و…) به آنان تحمیل شد و ضعف زیادی در روم شرقی و اتحاد حکومت‌های پادشاهی در اروپا ایجاد کرد و نهایتاً نیز نتوانستند اروپا را از مسلمانان بگیرند، اما هارود اصلی اروپاییان از این سلسله جنگ‌ها، اموختن مهارت و علم و مواجهه با تمدن درخشان اسلامی و پیشرفت آن و انتقال آن به سرزمین‌های غربی بود. پیشرفت‌های مهم در حوزه پزشکی، مهندسی، دربانوردی، معماری، حسابداری و… غنیمت غرب از این سلسله جنگ‌ها بود. به تعبیر رهبر انقلاب: «جنگ‌های صلیبی به اروپایی‌ها کمک کرد تا از ما بیاموزند، هجرت دانشمندان آنها به این مناطق کمک کرد تا از ما بیاموزند، هجرت دانشمندان ما به مناطق آنها و منتقل شدن کتاب‌های ما به آنها، کمک کرد تا از ما بیاموزند.» حتی مدارس مسلمانان و مراکز علمی آنان تا مدت‌ها محل آمد و شد محصلین و علم‌آموزانی از دیگر کشورها بود. رهبر انقلاب به یک نمونه از آنچه در تاریخ در عظمت مدارس اسلامی آن عصر نقل شده اشاره می‌کنند: «غربی‌ها علوم را از ما یاد گرفتند، شما به کتاب پیرروسو – «تاریخ علم» – نگاه کنید؛ آنجا می‌گوید: چهار، پنج قرن قبل تاجری در یکی از کشورهای اروپایی به استادی مراجعه می‌کند و می‌گوید می‌خواهم فرزندم درس بخواند؛ او را به کدام مدرسه بفرستم؟ استاد در جواب می‌گوید اگر به همین چهار عمل اصلی – جمع و ضرب و تفریق و تقسیم- قانع هستی، می‌توانی او را به هر کدام از مدارس کشور ما یا دیگر کشورهای اروپایی بفرستی اما اگر بالاتر از آن را لازم داری، باید او را به کشور اندلس یا به مناطق حرف من نیست. جنگ‌های صلیبی به آنها کمک کرد تا از ما بیاموزند، هجرت دانشمندان آنها به این مناطق، کمک کرد تا از ما بیاموزند، منتقل شدن کتاب‌های ما به آنها، کمک کرد تا از ما بیاموزند.»

یک مسئله دیگر که می‌توان آن را نتیجه ذهنیت تاریخی شکل گرفته در دوران جنگ‌های صلیبی به حساب آورد، نبرد تمدنی و شناخت غرب نسبت به تقسیم- قانع هستی، می‌توانی او را به هر کدام از مدارس کشور ما یا دیگر کشورهای اروپایی بفرستی اما اگر بالاتر از آن را لازم داری، باید او را به کشور اندلس یا به مناطق حرف من نیست. جنگ‌های صلیبی به آنها کمک کرد تا از ما بیاموزند، هجرت دانشمندان آنها به این مناطق، کمک کرد تا از ما بیاموزند، منتقل شدن کتاب‌های ما به آنها، کمک کرد تا از ما بیاموزند.»

یک مسئله دیگر که می‌توان آن را نتیجه ذهنیت تاریخی شکل گرفته در دوران جنگ‌های صلیبی به حساب آورد، نبرد تمدنی و شناخت غرب نسبت به

حتی انحصار علم در میان مبلغان مسیحی، به گسترش و تأملات دینی و ارائه سخنان جدید در حوزه دین نیز منجر نشد. به بیان رهبر انقلاب: «کلیسا از لحاظ علم دین صفر است. البته در بین کشیش‌ها کسانی هستند که پروفیسورند و در رشته‌های گوناگون – مثلاً بیولوژی و گیاه‌شناسی- درس خوانده‌اند. این علوم، علمی نیست که به روحانیت کاری داشته باشد ولی به هر حال عده‌ای از روحانیون مسیحی، دنبال آن رفته‌اند، در بین مکتشفین معروف، تعدادی کشیش هستند و مثلاً ریاضی و تاریخ خوانده‌اند اما کلیسا دارای علم دین به صورت مدون و عمیق و استدلالی نیست» و این رویه تا اواخر قرون وسطی و زمان ظهور کشیشان پروتستان چون ژان کالون و مار تینس لوثر که به نفی بنیان اعتقادات خرافی کلیسا پرداختند ادامه داشت.

مظاهر دیگر فرهنگی تمدنی همچون ادبیات و معماری نیز که در غرب باستان بسیار پیشرفته بود، در این دوران رشد خاصی نکرد و تنها برخی آثار انتقادی هنری خاصه در اواخر قرون وسطی در اعتراض به وضعیت جامعه یا تفکر حاکمان که بعدها زمینه‌ساز جنبش رنسانس شد، حائز اهمیت هستند.

■ **تأثیر فکری قرون وسطی بر قرون جدید**

یکی از بدترین اثراتی که قرون وسطی بر ذهن مردمان غرب گذاشت، تحکیم گزاره «عدم تطابق تمدن و تدین» در ذهن آنان و بنابر مشاهدات و تجربیات تاریخی این سالارها بود. رهبر انقلاب عامل شکل‌گیری این تفکر را مسیحیت تحریف شده قرون وسطی می‌داند و می‌فرماید: «این حرفی که «تمدن و تدین باهم تطبیق نمی‌کنند» جزو ان حرف‌هایی است که خیلی کهنه و قدیمی است و اصلاً حرف امروز نیست. زمانی اروپایی‌ها با دینی که داشتند- دین مسیحیت تحریف شده کلیسای قرون وسطی- با نشانه‌های تمدن مواجه شدند؛ بدیهی است که آن تدین، اصلاً با آن تمدن تطبیق نمی‌کرد. آن تدین، تدینی بود که اگر کسی «گالیله» می‌شد، حتماً باید سوزانده می‌شد! اگر کسی یک کشف جدید می‌کرد، حتماً

بایستی نابود و تکفیر می‌شدا»

در حالی که اگر اروپا همین موضوع را در تمدن مجاور خود- تمدن اسلامی- به درستی مشاهده می‌کرد، نه تنها تفکرش در این حاکمان در واقع غری دل‌بر را به جنگ با دنیای اسلام تشجیع کنند، البته به تعبیر رهبر انقلاب، غرب جدید با استفاده از ابزار استعمار نوین و فرانونین، برخلاف گذشته از روش‌هایی پیچیده‌تر برای فتح کشورهای اسلامی بهره می‌گیرد. به تعبیری: «امروز مثل دوران جنگ‌های صلیبی نیست که اطراف اروپا، دولت‌های مسیحی، هر کدام پرچی به دست گرفتند و سربازان و مردم خودشان را به سمت مرکز دنیای اسلام کشاندند. کار را با دقت، با پیچیدگی، با حفظ ظواهر و حتی المقدور با حفظ ظاهر شمارهایی که امروز می‌دهند، بی می‌گیرند.»

■ **ویژگی‌های فرهنگی در قرون وسطی**

به درستی خردورزی در قرون وسطی نسبت به دوره‌های پیش و پس خود، در کمترین سطح پیشرفت قرار داشت. نه تنها دانشمندان و اندیشه‌ورزان ارج نهاده نمی‌شدند بلکه هر آنچه جز الهیات مسیحی مورد تأیید کلیسا مورد تعلیم و پژوهش قرار می‌گرفت، کفر آلود تلقی می‌شد.

تفتیش عقاید (مشهور به انگیزاسیون) یکی از نمادهای قرون وسطی است که پیانگر شیوه برخورد کلیسا با تفکرات جدید بود. دادگاه‌های تفتیش عقاید دانشمندانی را که سخنان علمی در تعارض با باورهای کلیسا داشتند فرامی خوانند و در صورت عدم بازگشت از اعتقاداتشان حکم تکفیر و اعدام آنان را صادر می‌کرد. گالیله و کوپرنیک از جمله دانشمندانی بودند که به دلیل مخالفت با هیئت بطلمیوسی و نظر به زمین – مرکزی جهان مجبور به حضور در دادگاه و اعتراف به بازگشت از عقیده خود برای نجات جان شدند. این در حالی بود که

افراد سرشناسی چون ژان دراک، یان هوس و بسیاری از مسلمانان در این دادگاه‌ها محکوم به اعدام و سوزانده شدند. رهبر انقلاب این روش را کاملاً مخالف با شیوه علمی دینی می‌داندند: «در قرون وسطی در اروپا رایج بود و دانشمندانی را به خاطر اعتقاد به کشفیات جدید و اکتشافات علمی روزبه‌روز زیر فشار قرار می‌دادند، عده‌ای را می‌کشند، بعضی را به خاطر عقاید سیاسی از کلیسا نیز نهایتاً به شد خود تبدیل شد و عوض این سخنگیری‌ها هم به مسلمان داده نمی‌شود. علاوه بر همه اینها، تفتیش عقاید در اسلام نیست.»

از قضایا این فشارها نتیجه عکس داد و این سخنگیری‌های کلیسا نیز نهایتاً به شد خود تبدیل شد و عوض این سخنگیری‌ها هم به مسلمان داده نمی‌شود. علاوه بر همه اینها، تفتیش عقاید در اسلام نیست.»

نه تنها دانش تجربی بلکه تفلسف در کنه آفرینش نیز در این قرون، امری غیردینی بود و جز تلاش‌هایی که در اواخر دوره قرون وسطی از سوی معدود کشیشانی چون توماس آکوئیناس برای برقراری پیوند میان مذهب و فلسفه قدیم یونان انجام شد، در بخش‌های فلسفی چندان‌ی ر نمی‌توان در اروپای قرون میانه مشاهده کرد.

حتی کلیسا نتوانست دانش مطالعه دین (دین‌پژوهی) را نیز توسعه دهد و از آنجا که اساس مبانی مسیحیت کلیسایی تحریف شده و غیر معقولات بودند، لذا

و پنجم و ششم هجری؛ یعنی اوج شکوفایی علمی کشورهای اسلامی و در رأس همه ایران؛ یعنی قرن ولادت و زندگی ابن‌سینا و رازی و فارابی و دیگران. همه این شخصیت‌های بزرگ، آفتاب‌هایی هستند که از این طرف دنیا تابیدند… در حالی که دین و دینداری در همان اوقات در ایران از اروپا کمتر که نبود، خیلی بیشتر است؛ بود. پس، این دین نیست که مانع علم است؛ یک چیز دیگر – و یک هویت دیگری است که مانع پیشرفت علمی می‌شود. آن چیست؟ آن، جهالت‌های گوناگون مردم است؛ خرافات مسیحیت آن روز است. هرگز در دوره اسلامی دیده نشد که یک عالم به جرم علم، مورد اهانت قرار گیرد؛ در حالی که در اروپا به جرم علم یکی را کشتند، یکی را سنگسار کردند، یکی را به دار زدند، تعداد زیادی را آتش زدند؛ یعنی آنها آنچه را که در آن‌جا اتفاق افتاده و ناشی از دین خرافی آمیخته به شدت جهالت‌زده مسیحیت تحریف شده بود، به همه دنیا تعمیم دادند. گناه اسلام چیست؟ گناه مسلمانان چیست؟ گناه ملت‌های اسلامی چیست؟»

رنسانس در نگاه رهبر انقلاب یک درس بزرگ تاریخی برای ما نیز دارد و آن «خودباوری» است. حقیقت آن است که ایرانیان در این برهه نقش آفرینی اساسی در پیشرفت تمدن داشتند و بنا به فرمایش ایشان «پایه‌گذار بسیاری از علوم که امروز در دنیا رایج است، ایرانی‌ها هستند. ریاضی، فیزیک، پزشکی، نجوم و بسیاری از علوم دیگر، ایرانی‌ها پایه‌گذار بودند. اصلاً رنسانس اروپا بر اساس ترجمه‌هایی که در کشورها و مناطق اسلامی انجام گرفته بود، صورت گرفت.» ایشان بر اساس همین تجربه تاریخی نتیجه می‌گیرند که «ما می‌توانیم ایسن را تصور کنیم که یک روز ایران (دوباره) تولیدکننده خلاق علم شود.» در تعبیر دیگری رهبر انقلاب، این فراز و فرود تمدن اسلامی و تمدن غرب را با عبارتی شیرین و حاکی از خودباوری این‌گونه توصیف می‌کنند: «یک روز آنها ما یاد گرفتند و شاگرد ما بودند، بعد شدند استاد ما؛ الان هم ما از آنها یاد می‌گیریم و شاگرد آنها می‌شویم و بعد می‌شویم استاد آنها.»

نکته مهم دیگر اینجاست که نباید تصور کرد پایان قرون وسطی به معنای تغییر روحیه انسان تراز غرب در نگاه به علم بوده است. اروپای پس از رنسانس تا همین حالا نیز با پیشرفت علم و دانش در جهان تا جایی که توانسته مخالفت کرده است، با این تفاوت که غرب قرون وسطی گسترش دانش تجربی به طور کلی مذموم بود اما

■ **تأثیر فکری قرون وسطی بر قرون جدید**

حتی انحصار علم در میان مبلغان مسیحی، به گسترش و تأملات دینی و ارائه سخنان جدید در حوزه دین نیز منجر نشد. به بیان رهبر انقلاب: «کلیسا از لحاظ علم دین صفر است. البته در بین کشیش‌ها کسانی هستند که پروفیسورند و در رشته‌های گوناگون – مثلاً بیولوژی و گیاه‌شناسی- درس خوانده‌اند. این علوم، علمی نیست که به روحانیت کاری داشته باشد ولی به هر حال عده‌ای از روحانیون مسیحی، دنبال آن رفته‌اند، در بین مکتشفین معروف، تعدادی کشیش هستند و مثلاً ریاضی و تاریخ خوانده‌اند اما کلیسا دارای علم دین به صورت مدون و عمیق و استدلالی نیست» و این رویه تا اواخر قرون وسطی و زمان ظهور کشیشان پروتستان چون ژان کالون و مار تینس لوثر که به نفی بنیان اعتقادات خرافی کلیسا پرداختند ادامه داشت.

مظاهر دیگر فرهنگی تمدنی همچون ادبیات و معماری نیز که در غرب باستان بسیار پیشرفته بود، در این دوران رشد خاصی نکرد و تنها برخی آثار انتقادی هنری خاصه در اواخر قرون وسطی در اعتراض به وضعیت جامعه یا تفکر حاکمان که بعدها زمینه‌ساز جنبش رنسانس شد، حائز اهمیت هستند.

■ **تأثیر فکری قرون وسطی بر قرون جدید**
یکی از بدترین اثراتی که قرون وسطی بر ذهن مردمان غرب گذاشت، تحکیم گزاره «عدم تطابق تمدن و تدین» در ذهن آنان و بنابر مشاهدات و تجربیات تاریخی این سالارها بود. رهبر انقلاب عامل شکل‌گیری این تفکر را مسیحیت تحریف شده قرون وسطی می‌داند و می‌فرماید: «این حرفی که «تمدن و تدین باهم تطبیق نمی‌کنند» جزو ان حرف‌هایی است که خیلی کهنه و قدیمی است و اصلاً حرف امروز نیست. زمانی اروپایی‌ها با دینی که داشتند- دین مسیحیت تحریف شده کلیسای قرون وسطی- با نشانه‌های تمدن مواجه شدند؛ بدیهی است که آن تدین، اصلاً با آن تمدن تطبیق نمی‌کرد. آن تدین، تدینی بود که اگر کسی «گالیله» می‌شد، حتماً باید سوزانده می‌شد! اگر کسی یک کشف جدید می‌کرد، حتماً

بایستی نابود و تکفیر می‌شدا»

در حالی که اگر اروپا همین موضوع را در تمدن مجاور خود- تمدن اسلامی- به درستی مشاهده می‌کرد، نه تنها تفکرش در این حاکمان در واقع غری دل‌بر را به جنگ با دنیای اسلام تشجیع کنند، البته به تعبیر رهبر انقلاب، غرب جدید با استفاده از ابزار استعمار نوین و فرانونین، برخلاف گذشته از روش‌هایی پیچیده‌تر برای فتح کشورهای اسلامی بهره می‌گیرد. به تعبیری: «امروز مثل دوران جنگ‌های صلیبی نیست که اطراف اروپا، دولت‌های مسیحی، هر کدام پرچی به دست گرفتند و سربازان و مردم خودشان را به سمت مرکز دنیای اسلام کشاندند. کار را با دقت، با پیچیدگی، با حفظ ظواهر و حتی المقدور با حفظ ظاهر شمارهایی که امروز می‌دهند، بی می‌گیرند.»

از قضایا این فشارها نتیجه عکس داد و این سخنگیری‌های کلیسا نیز نهایتاً به شد خود تبدیل شد و عوض این سخنگیری‌ها هم به مسلمان داده نمی‌شود. علاوه بر همه اینها، تفتیش عقاید در اسلام نیست.»

نه تنها دانش تجربی بلکه تفلسف در کنه آفرینش نیز در این قرون، امری غیردینی بود و جز تلاش‌هایی که در اواخر دوره قرون وسطی از سوی معدود کشیشانی چون توماس آکوئیناس برای برقراری پیوند میان مذهب و فلسفه قدیم یونان انجام شد، در بخش‌های فلسفی چندان‌ی ر نمی‌توان در اروپای قرون میانه مشاهده کرد.

حتی کلیسا نتوانست دانش مطالعه دین (دین‌پژوهی) را نیز توسعه دهد و از آنجا که اساس مبانی مسیحیت کلیسایی تحریف شده و غیر معقولات بودند، لذا

د

توصیفی رشد داده و به اوج رسانده بود. رهبر انقلاب عدم انعکاس این حقیقت را یکی از تحریف‌های بزرگ تاریخی برمی‌شمرند: «خیلی چیزهای بد در بین آنها هست، از جمله همین تحریف‌های تاریخی و این دروغ‌های ملی بزرگ، این‌طور منعکس کردند- البته از همان افکار قرن نوزدهمی است – که تا وقتی علم و دین هر دو می‌خواستند در جامعه حضور داشته باشند، دین جا را برای علم تنگ می‌کرد و اجازه نمی‌داد؛ لذا علم متوقف می‌ماند! دلایل چیست؟ دلایلش قرون وسطی! در قرون وسطی، و در بین مردم دین به عقاید مذهبی و سیاسی و اجتماعی و علمی انجام گرفت و به کشته شدن و زنده در آتش افکنده شدن هزاران نفر انجامید، نتوانست آن عقاید را از بین ببرد و منسوخ کند و آن عقاید مثل دیگر عقایدی که در طول تاریخ مورد فشار قرار گرفتند، در جامعه ماند. عقیده زور بردار نیست.»

نه تنها دانش تجربی بلکه تفلسف در کنه آفرینش نیز در این قرون، امری غیردینی بود و جز تلاش‌هایی که در اواخر دوره قرون وسطی از سوی معدود کشیشانی چون توماس آکوئیناس برای برقراری پیوند میان مذهب و فلسفه قدیم یونان انجام شد، در بخش‌های فلسفی چندان‌ی ر نمی‌توان در اروپای قرون میانه مشاهده کرد.

حتی کلیسا نتوانست دانش مطالعه دین (دین‌پژوهی) را نیز توسعه دهد و از آنجا که اساس مبانی مسیحیت کلیسایی تحریف شده و غیر معقولات بودند، لذا